

هنر، میراث معنوی و تجلی آن

دکتر علی اکبر موسوی موحدی
استاد مرکز تحقیقات بیوشیمی - بیوفیزیک دانشگاه تهران

چکیده

هنر باز کردن میدان برای به فعلیت رسیدن محتوا و مافی الضمیر است؛ آن گونه که محبوب انسانها شود. هنر رابط مافوق محسوسات عوالم و ملکات ربّانی با محسوسات و طبیعیات انسان است. هنر تعاون و هم‌آهنگی‌های دلاویز عناصر و سازمان ارتباطی انسان است که نقش هر پدیده را به منصف ظهور می‌رساند و مانند دیگر محصولات فکر و حال بشر، برای تنظیم و بهره‌برداری در حیات جامعه، ضروری و لازم بوده و تفنّن و بازی نیست. هنر بیان و شهود مطلوب یک محتوا و فعالیت و عملکرد مضامین و ساختار و آرایش مافی الضمیر است. هر چه محتوا و مضامین و مافی الضمیر غنی‌تر و ورود به عالم اکر دلپذیر تر و عاشقانه‌تر باشد، شکل‌گیری خمیره و روح انسانی کیفی‌تر شده و هنر متعالی‌تری عرضه می‌شود و هنرمند با رهسپار شدن به کوی عالم اکبر و جبروت اعلی می‌تواند با کمال مطلق انس برقرار کند. در عبودیت، تمامی نقش‌های انسان بارز شده و می‌تواند در منتهای عالم اذن داده شده سیر کرده و قدرت یابد تا یافته‌های شهودی خویش را برای عوالم دیگر تعریف و ترجمه کند، مضامین را به زبان و حال درآورد و به احساسات انسانها منتقل کند. لذا والاترین و ارزشمندترین هنرمندان، کسانی هستند که محتوای متعالی و غنی معرفت را به احساسات انسانها پیوند می‌دهند و آنها را به فوق محسوسات آشنا کرده و دل و جان آنها را به کمال مطلق هستی مرتبط می‌سازند.

واژه‌های کلیدی: هنر، علم و معنی، ارتباط، ساختار و نقش، تعاون و هماهنگی‌های موزون، اختلاط علم و هنر

هنر ارتباط و انتقال محتوای درون به بیرون است؛ آن گونه که برای عموم جلوه کند. کیفیت هنر به دو عامل بستگی دارد، یکی محتوای درون و دیگری شکل و فرم ارتباط که موجب جاذبه شود. محتوای درون و مافی الضمیر انسان از مسیرهای گوناگون به دست آمده است. استعداد الهی، علم و تقوا، سرچشمه اصلی علم لدنی است؛ اخلاق که اجتماع خوبی‌هاست؛ دین که سرچشمه حکمت و نباهت است و انسان را به علوم انبیاء و اولیاء متصل می‌کند؛ تعبد، عبودیت را نصیب انسان می‌کند و تمام نقش‌های انسان، در عبودیت پدیدار می‌شود؛ طهارت و خلوص، انسان را بمانند آئینه می‌کند تا تمام اشیاء را منور و غیرمعوّج ببیند؛ ایمان، گوهر شاخص انسانیت است و موجب دیدن اشیاء با نور خدا می‌شود، «المؤمن ینظر بنور الله»؛ ذکر، موجب اطمینان قلب می‌شود و عامل ارتباط لحظه‌ای و پیوسته با صاحب عالم است. اگر ارتباط انسان با خدا درست شود، خدا ارتباط انسان با مردم را درست می‌کند [۱]. فکر، شکافنده مسائل و حلم، استواری و پایداری انسان است. داشتن این ملکات و سجایا موجب می‌شود که انسانیت در انسان هویدا شود؛ در این صورت انسان صاحب نفس واحد شده و خاصیت انسانی از او تجلی می‌کند همان گونه که مولوی می‌گوید:

تفرقه در روح حیوانی بود
نفس واحد روح انسانی بود

این نفس قدسی، صاحب محتویات و مضامین ملکوتی و ربّانی است که می‌تواند خمیره و مافی الضمیر انسان و به تعبیری معنویت انسان باشد. بروز اولیة این نفس در شخص به صورت علم ظاهر می‌شود، اما هنر با آرایش و ساختار، آن را متجلی می‌کند تا عموم بتوانند آن را درک کنند. بنابراین، علم می‌تواند دریچه‌ای از معنی و هنر نیز تجلی علم باشد. هنر مجموعه‌ای از فنون و ترفندهاست که هم‌آهنگی‌های لازم بین عناصر، ترکیب و تناسب بین آنها، تعاون بین تضادها، خمیدگی‌ها، پیوستگی‌ها، زوایا و کشش‌ها را طوری آرایش (۲) و ساختار (۳) می‌دهد که موجب بروز نقش (۴) می‌شود؛ به طوری که عموم آن را درک می‌کنند و جلوه بیرونی دارد. هنر کمک می‌کند که مضامین و منظوره‌های خفی و خفته افراد فعال شود و محتوای درون را در معرض دید دیگران نمایش دهد. لذا هنر، یک خلاقیت معنوی است که موجب بروز و ظهور نهفته‌های انسان می‌شود [۲]. هنر محصول یک مجموعه ارتباطی است که از هماهنگی و تعاون (۵) سازمان‌های ارتباطی (۶) به وجود می‌آید [۳، ۴]. تعاون از تناسب و هماهنگی و همزیستی نیروهای حیاتی حاصل شده که از جایگاه ذاتی و محیطی و فرهنگی منتج می‌شود. اسرار هنر در همین تعاون است که از پدیده‌های بسیار پیچیده بوده و موجب می‌شود تا خمیره انسان شکل و فرم گیرد و نقش و خاصیت وجودی از آن ظاهر شود. این گونه تعاون را نمی‌توان در ماشین به وجود آورد. هنر با روابط ماشینی و مکانیکی (۷)

حاصل نمی‌شود. روابط مکانیکی برخورد زمخت دارد، اما روابط هنری از ظرافت و لطافت خاصی برخوردار است که قدرت نفوذ بسیار زیادی دارد. برخورد مکانیکی، خام و جبری است، علی‌رغم اینکه روابط هنری آزادانه^(۸) و محبت‌آمیز است؛ آن‌طور که احساسات به دیگری نفوذ می‌کند و مایه شکوفایی و اهتزاز می‌شود.

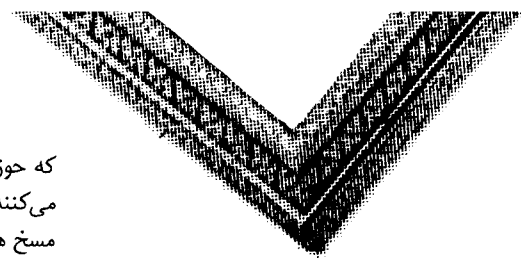
جوهر هنر، یعنی آنچه ما را درون خط‌ها، رنگ‌ها، اصوات، کلمات، نورها، حجم‌ها، سطح‌ها، جرم‌ها و نیروها سیر می‌دهد، قوای بی‌شعور نیستند؛ بلکه قوایی ذی‌شعورند که برای رسیدن به هدفی عقلانی تلاش می‌کنند و در عین کوشش و تلاش یکدیگر را نیز یاری می‌دهند [۵]. بنابراین، هدف هنر، رسیدن به یک سیطره کیفی است که با فطرت و روان آدمی سازگاری داشته باشد و با فطرت آدمی آمیزش کرده، با او همسو و هم‌میهن شود. هنر، حقیقت را آشکار می‌کند. آنجا که علم و عقل برای عموم انسانها محسوس نمی‌شوند، هنر محسوس و آشکار می‌گردد. بنابراین هنر حقیقتی است که با حواس درک می‌شود. صور هنری، صور حقیقی عقلانی را به ظواهر جهان محسوس نمایش می‌دهد [۶].

گاهی انسان حقایق را از طریق عقل می‌یابد، اما نمی‌تواند آن را در حسی وارد کند تا به دیگران انتقال دهد. این حقایق، ارزش خاص خود را دارد که فردی و یا قابل انتقال به معدودی از عقلاست، اما هنر ارزش اجتماعی دارد و می‌تواند حقایق عقلانی را محسوس کند و رابط بین محتوای درون و مکاشفات فردی بیرون باشد؛ یعنی موجب ارتباط خاص به عام می‌شود. هنر در حقیقت قوه و محتوای خفته را فعال کرده و آن را محسوس می‌کند، به طوری که بتوان آن را تجربه کرد و با حرکات، اشارات، خط‌ها، رنگ‌ها، صداها، نقش‌ها و کلمات محسوس گرداند و حتی آن را تکرار کرد و سپس این تجربه را طوری مطبوع و مطلوب، به دیگران منتقل کرد تا دیگران همان احساس فرد را، احساس و تجربه کنند و از همان مراحل که گذشته، بگذرند. لذا هنر وسیله ارتباط انسان‌ها برای سیر به سوی سعادت بشری است. بنابراین هنر موضوع ضروری و لازم در زندگی انسان‌هاست و تقنین و بازی نیست. زیرا افراد بشر را با احساسات

به یکدیگر پیوند می‌دهد. هنر باید میراث معنوی (علم و معنی) را به احساس در خویشتن انتقال دهد و یا با بسیاری از علائم معروف و شناخته شده ظاهری بیان شود. علم و معنی لایتنهای هستند؛ باید آنها را به قید کلمات، صوتها، نورها، رنگ‌ها، خطوط، حجم‌ها و سطح‌ها کشاند تا بتوان قسمتی و یا همه آنها را نمایان کرد، و این کار هنر است که با آرایش و ساختار تناسب‌ها و تعاون سازمان‌های ارتباطی انسان (ارگانیل‌ها) بین ذهن و شیء خارجی اتحاد دهد و محتوای درون، توسط حواسی که عموم افراد حائز آن هستند، انتقال یافته و رایج شود. بنابراین، هنر نقطه عطف ارتباط یک انسان به جامعه است. هنر وسیله ادراک جهان عینی می‌شود؛ در صورتی که علم با سایر قسمتهای جهان هم سروکار دارد. بسیاری از اوقات، انسان به مکاشفات درونی می‌رسد که نمی‌تواند آن را بروز دهد و آن حقایقی درونی و فردی است که برای دیگران عیان نمی‌شود. این حیظه از شناخت و حقایق فردی است. هنر مسائل ذهنی را به عینیت و پدیده‌های نامریی را به ساختار مریی و یا محسوس می‌کشاند تا ساده‌تر فهمیده شود. اما علم، تضاد بین وحدت و کثرت، بین قانون و پدیده و ذهن و عین را از میان برمی‌دارد و آنها را با یکدیگر متحد می‌سازد. لذا کار هنر بروز و ظهور علم و محتواس. بنابراین می‌توان گفت که علم و هنر، دو رو از یک سکه هستند که هر کدام نباشد سکه ظاهر نمی‌شود. لذا علم و هنر با هم اختلاط دارند به گونه‌ای که جلوه علم با هنر میسر می‌شود [۷].

علم و هنر باید با هم باشند تا محتوا و علم توسط هنر ظهور و بروز یابد. بنابراین جوهره اصلی هنر ارتباطات است؛ هرچه بتواند خود را بهتر جلوه دهد، مطمئناً نافذتر است. هنر، یک خاصیت کیفی است، بنابراین با علومی که کیفی هستند سختی بیشتری دارد. البته هنر در علومی که کمی هستند باید بیشتر نفوذ کند تا سیطره کمی را به کیفی مبدل سازد و یا به تعبیری تبدیل کم به کیف کند تا علوم کمی بهتر محسوس شوند. نتیجه‌گیری^(۹) از آزمایشها، محاسبه‌ها و اطلاعات کمی، باید به صورت کیفی بیان و مشاهده شود. اصولاً بروز کیفیات در قلمرو عمل و فعالیت هنر است. به هر نحو که بتوان

کمیات را بسته‌بندی کرد و به صورت آثار کیفی بروز داد، در حیظه طراحی هنر است. گاهی اوقات بروز کیفیت به صورت کلام و یا سخن، موجب برقراری ارتباط کامل با گیرنده نمی‌شود. در این شرایط بهتر است از تجسم‌های دیگر مانند شکل، ساخت، گراف، نقاشی، امواج و انوار و... استفاده شود و یا حتی آمیزه‌ای از آنها به کار رود [۸]. یک هنرمند، باید از محتوای درونی متعالی برخوردار باشد و حیات درون را که در آن خوشی‌ها، رنج‌ها، احساسات، اضطراب‌ها، میل‌ها، هوس‌ها، افکار، خاطره‌ها، داوریه‌ها، تعقل‌ها، آرزوها، عادات و عزمهای ارادی جای دارند، بخوبی بشناسد و از طرف دیگر حیات بیرون را بخوبی شناسایی و درک کرده باشد. مهمترین الگو برای حیات بیرون، طبیعت است که ساخت خداوند عالم است. اولین هنرمند، خداست و یکی از اثرهای هنری خداوند، طبیعت است. طبیعت، اثر ظهور یافته قانون‌مندی‌های الهی است که به عنوان یک شاهد می‌تواند معیار یک هنرمند باشد. طبیعت، اثری است منطبق بر فطرت انسانی که مطبوعیت آن را حس می‌کند و اگر هنرمند اثر هنری خویش را از آن تقلید کند،^(۱۰) مطمئناً مورد رضایت و خشنودی و پسند انسان‌ها واقع می‌شود. ایده‌آل‌ترین نقش‌ها در طبیعت ظاهر شده است. انسان، خود، چکیده و خلاصه طبیعت است. البته شاید همه انسانها نتوانند درون خود (باطن) را مانند بیرون خویش که طبیعت است به این زیبایی بنگرند. کون به انفس و آفاق تقسیم می‌شود که انفس مربوط به انسان و آفاق مربوط به طبیعت و جهان و هر دو بر هم منطبق هستند. حتی انسان نسبت به طبیعت نیروی اضافی هم دارد. کسانی که انفس و آفاق را شناسایی کنند و بفهمند، می‌توانند اثر هنری طبیعی را به وجود آورند. اثر هنری طبیعی، دارای خواص گوناگونی است؛ زیرا بر فطرت انسانها منطبق است^(۱۱)، آن‌طور که انسان‌ها دور آن مجتمع می‌شوند و خودبخود از آن بهره می‌گیرند و در نزد آن‌ها متعالی می‌گردد و سایر موجودات عالم نیز، آن را به رسمیت می‌شناسند. لذا کار خیری می‌شود که صالحات و باقیات است و جزء عبادتها شده و نه مآثرک دنیا، بلکه موجود آخرتی می‌شود. بنابراین هنرمندان باید دانشمندان و معاشناسانی باشند که درون و



برون عالم را بشناسند. سپس آثاری از خود به یادگار گذارند که جزء عالم شود. لازمه درک درون، طاعت و عبودیت است که آن هم در ریاضت و طریقت شرع نهاده شده؛ و برای شناسایی برون، دانش و بینش توأمان را طلب می‌کند. بینش از تقوا و خلوص و طهارت حاصل می‌شود. دانش هم، از تقوا و اکتساب علم و تیزهوشی و نگرشی عمیق بر مناسبات سببی پدیده‌ها [۱۰] و شناخت تجربی و آزمایشی و مشاهده‌ای آن به دست می‌آید. بنابراین اول باید مسائل مفاهمه شود. حقیقتاً بشر چیزی را نمی‌بیند مگر اینکه آن را فهمیده باشد. درک و فهم آفاق ساده‌تر از نفس است. لذا سیر در جهان و طبیعت و توجه خاص به پدیده‌های آن و استمداد درک از خداوند عالم، موجب راهنمایی و شناخت دقیق پدیده‌ها و کیفیات در طبیعت می‌شود؛ در این صورت می‌توان از طبیعت کمک گرفت و آثار هنری شبیه به آن را به وجود آورد. این می‌تواند اثری باشد که روح انسان را پرواز دهد، طوری که از زبانش ذکر درآید. این اثر پایدار خواهد ماند. لذا هنرمند باید کیفیت عالی اثر خویش را در سرچشمه بدوی آن یعنی طبیعت جست و جو کند [۱۱]. تعاون بین طبیعت و فطرت که با هم خویشی دارند، موجب ارزش متعالی و معنوی هنر می‌شود [۱۲]. البته انسان توانایی‌های فراوانی دارد و می‌تواند آثار هنری پراکنده طبیعت را هم در یک جا گردآورد که آن یک اثر برجسته و متعالی است. نوشته‌های کثیری، درباره هنر، این‌گونه برداشت ندارند؛ بلکه هنر را معادل زیبایی به کار می‌برند [۱۳]. این معنی ناقصی از هنر است. صحیح نیست که تعریف غربی بر همه چیز حاکم شود و زیبایی بر تمام ذهن مستولی شود که تمام هنر را در لذت خلاصه کند. زیبایی می‌تواند جزئی از هنر باشد. هنر حیطة بسیار وسیع‌تری را دربر می‌گیرد. هرگونه ارتباطی که انسان را آگاه سازد و آگاهی برای او متجلی شود، می‌تواند در حیطة هنر باشد. البته زیباشناسی، خود می‌تواند یک علم هم باشد. تئوری آن هم نوشته شده است. خوبی و اخلاق هم می‌تواند در حیطة هنر قرار گیرد. از بی‌اعتقادی اروپایی‌هاست

که حوزه عظیم هنر را در یک قسمت محدود می‌کنند تا گروه خاصی از آن لذت ببرند. این مسخ هنر است که ملکات دینی، معنوی، اخلاقی، روحانی، ربانی را کنار بگذارد و خود را غرق در زیبایی کند. البته زیبایی خود موضوع مطلوبی است و علم‌الجمال به آن تعلق می‌گیرد. خداوند خود زیباست و زیبایی را دوست دارد. «والله الجمیل و یحب الجمال»، اما منظور این است که زیبایی گوشه‌ای از هنر است نه تمام هنر. آرمان‌های غربی، در شهوات بشری خلاصه می‌شود. آرمان‌های الهی است که می‌تواند انسان را به سرمقصد سعادت برساند. بهترین تعریف هنر، نقل احساس است که موجب ارتباط می‌شود. البته دارای کیفیت زیبا هم هست. انسان از طریق زیبایی می‌تواند بهتر درک کند، و این یکی از مقوله‌های هنر است نه همه آن. بیان مطبوع و یا شهود ساده یک پدیده، می‌تواند در حیطة هنر باشد. شاید بوی معطری که به مشام می‌رسد، بیانگر یک پیام باشد. شعور دینی، نشانی از ارتباط انسان با خدا، حقیقت، طبیعت و جهان در جریان نظام خلقت است؛ حال آنکه احساساتی که از لذت بردن سرچشمه گیرد، محدود است و انسان و انسانیت را سیراب نمی‌کند. از بی‌اعتقادی غرب است که هنر را به زیبایی مختص کرده است. گرچه، بعضی از هنرمندان غربی هم مخالف این عقیده‌اند [۱۰]. هدف از این تجزیه، محرومیت انسانها از میراث معنوی انسانیت و علم سرشار و معرفت لایتناهی انبیاء و اولیاء الهی بوده است. فقر مضامین و محتوا، باعث شده واژه هنر مختص کنسرت‌ها، تماشاخانه‌ها، نمایشگاه‌ها و... شود. علی‌رغم اینکه اینها بخش کوچکی از آن است و راههای گوناگونی برای ارتباط با انسانها وجود دارد. سراسر حیات انسانی آکنده از گونه‌های متفاوت فرآورده‌های هنری است. لای‌لای گاهواره، لطیفه، بذله، آرایش‌خانه‌ها و جامه‌ها، اجتماع و دسته‌های مذهبی و سرودهای انقلابی، همه فعالیت هنری است. ولی چون هنر را محدود کرده‌اند، تمام فعالیت‌های خوب بشری که ناقل احساسات است در تعریف هنر گنجانده نشده و هدف این بوده تا هنر را مسخ کنند. خداوند، خود، اولین هنرمند است. طبیعت، انسان و ملائک، گوشه‌ای از آثار

اوست. انبیاء، همه هنرمند هستند. چون خاصیت وجودی و تأثیرات آنها بیش از هرکس بر جهان نقش بسته است و عموم انسانها تابع آنها هستند. وجود مبارک حضرت ختمی مرتبت، در کوتاه مدت با انسانها ارتباط برقرار کرد. روش ارتباطی او از اخلاق نیکو، ایثار، زیبایی، کلام موزون و تقریرات ایشان سرچشمه می‌گرفت. ائمه طاهرین، همگی با شیوه‌های مختلف ارتباطی منظور و مفهوم خود را به مردم می‌رسانند؛ یا با کلام و خطبه‌های خاص و ادبیات روحناز که وقتی بیان می‌شود به دل و جان می‌نشیند و کلمات حق را جای جای وجود می‌نشانند و هرچا لازم باشد نزول کرده و انسان را مجاب می‌کند؛ یا با اعمال و رفتار موزون، خلق حسنه، صبر جمیل و یا با مظلومیت و شهادت. آیا صحنة کربلای معلی قشنگ‌ترین و نمایان‌ترین نمایش از محتوای غنی معنی نیست. کدام هنرمندی می‌تواند این‌گونه هنرنمایی کند. نمایشی که در سرزمین لم‌یزرع کفر نفوذ کرد و ارتباط حاصل نمود. تمام ابعاد و شاخص‌های هنر در آن نمود داشت، زیبایی، معنویت، اخلاق، رشادت، ایثار، مظلومیت، نیکویی، شهادت، عزت و رجزخوانی‌های دلنشین که درس‌های حکمت و ترجمان آزادگی برای بشر است و عجب نمایش غوغایی است که پیایی، پیامش را به آیندگان می‌رساند. هر لحظه امواج آن به انسان و انسانیت می‌رسد و به آنان زندگانی و حیات می‌بخشد. بستر و زمینه این نمایش، معنی بود و جو معانی از منشاء عطرآگین دین و علم و عصمت و پاکی نشأت می‌گرفت. محتوا و پیام اسلام به نحو بارز توانست در عصر خود و زمان آینده ظاهر شود و هرکس را در هر حوزه متأثر سازد و پیامش از هر عصر و مسافتی بگذرد و قانون مرتبط را آن‌طور قاعده بگذارد که قوی‌ترین افشان عالم شده افکار هرکس در حوزه آن واقع شود و از آن بهره گیرد و برحسنت و حسن جهان بیافزاید [۱۴]. یا به قضاوت‌های حضرت امیر توجه شود که علاوه بر حکمت و علم، فنون جمیله‌ای به کار می‌برد که در سریع‌ترین حالت، اعتراف می‌گرفت. یعنی ارتباط با انسانها و مکاشفه حقایق می‌کرد. او، سازنده بیان و سرچشمه ادب و الگوی هر ادیب و فیاض هر حکیم، نطقش دوی دل، وعظش نوای دل، در زهد بی‌عدیل، در صبر بی‌بدیل،

آیینة جمال، دریای بیکران، مقصود هر مرید و محبوب هر مراد بود. تمامی آثار او چراغ هدایت بشری است که به تمام اعمار و اعصار رسیده است. هر کس ایشان را مولای خود می خواند. آیا هنرمند و هنر از وجود ایشان سرچشمه نمی گیرد؟ چرا از میراث های معنوی امروز در حیطة هنر نام نمی برند و هنر را محدود به مسائلی خاص می کنند. هنر، باید قوی ترین رابط بین محتوای متعالی و احساس تلقی شود و عموم انسانها را از علم و معنی سیراب کند و مضامین معنوی را در اختیار بشر قرار دهد. یکی از مهمترین نموده های هنری، تلاقی روح بزرگ و قدسی یک انسان متعالی با دیگر ارواح انسانهاست. ظرفیت و تعالی روح انسانها با هم متفاوت است. ایمان و عمل نیک، در ذات و روح آدمی دخالت دارند و ساختمان واقعی و ابدی او را می سازند. یعنی ذات والا و حقیقت عالی مؤمنان، با ایمان و اعمال نیکشان آفریده می شود^(۱۲). بنابراین می توان این گونه معنی کرد که ذات و روح انسان در بهترین اندام ریخته شده و حقیقت او در زیباترین قالب آفریده شده، سپس به زندگی پست دنیوی هبوط نموده است و اندام زیبایش را از دست داده، بجز آنان که ایمان آورده اند و اعمال نیک انجام داده اند. اینان نه فقط در این زندگانی پست نشده و خلقت در تقویم احسن را فاقد نشوند، بلکه حتی خیلی بالاتر و بالاتر هم گردیدند و دارای خلقتی بسیار عالی شدند^(۱۶). بنابراین اگر انسان با اکتساب معنی بتواند ما فی الضمیر خود را غنا بخشد و به عالم اکبر درون شناخت پیدا کند محتوای هنر را حاصل کرده و حال باید در فعلیت آن بکوشد؛ یعنی آن را به نموده های محسوس تبدیل کند و به صورت علائمی زیبا و موزون و لطیف و ظریف و حساب شده در کم و کیف مطلوب به قلب و ارواح دیگر انسانها انتقال دهد. چون هنر، بازکردن میدان برای به فعلیت رسیدن محتوا و نبوغ است. اگر محتوا متعالی باشد، هنر آن را جریان می دهد. اگر برداشت ها و اصول پیش ساخته غیرمنطقی و غیرمعنوی هم باشد، باز هنر آن را جریان می دهد^(۱۷). لذا هنر هم می تواند ملکات اخلاقی و روحانی را جریان دهد و هم رابط رذایل اخلاقی باشد. اما هنرمند با رهسپار شدن به عالم اکبر می تواند با کمال مطلق در

ارتباط باشد. هر اندازه که نفوذ فهم و احساس او به اعماق عالم اکبر بیشتر، مشتاقانه تر و عاشقانه تر باشد، تحفه و ارمغانی را که از آن عالم برای بشر خواهد آورد، عالی تر و زیبا تر خواهد بود. این توفیق عظیم در اختیار انسانهای معنوی است که با نظم و فروغ عالم هستی سرو کار دارند. به همین جهت عالیترین و دلچسب ترین و جاودانه ترین آثار هنری، آن دسته از آثارند که مبانی معنوی یا انگیزه های دینی و اخلاقی والایی دارند که می توانند آدمی را از عالم محسوسات و خواسته های طبیعی محض بالاتر ببرند^(۱۷). بنابراین، باید خمیره و مافی الضمیر متعالی، در ساختار هنر قرار گیرد تا نقش و خاصیت وجودی مطلوب از آن حاصل شود. البته لازم به ذکر است که هنر تنها موجب معماری و عمارت محتوا نمی شود؛ بلکه محتوای غنی و معنوی، خود الهاماتی به هنرمند نشان می دهد. بنابراین، محتوا و شکل به یک تعادل و تناسب دو سویه نسبت دارند و با هم مختلط هستند. هرگاه یکی از دیگری جدا گردد موجب نقصان می شود. البته زیبایی و جمال معنوی که خود یکی از نموده های والای هنر است، در عقل، علم، ایمان، تقوی متجلی است.

«صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ»^(۱۸). ایمان رنگرزی زیبای خداوندی است و کیست بهتر از خداوند در ایجاد نقش زیبا و ما عبادت کنندگان او هستیم.

در نهایت، هنری مطلوب مؤمنان است که حقیقت، واقعیت، اندیشه، علم، عقل و معنویت را متجلی کند. آن طور که موجب انتقال مطلوب و مبسوط آن از فوق محسوسات به محسوسات، برای تربیت و رشد و تعالی جامعه بشری شود. ●

پی نوشتها:

۱. قال امام علی(ع): مَنْ أَضْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَضْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّاسِ. هر که آنچه را بین او و خداست درست کند، خدا آنچه بین او و بین مردم است درست می کند.

2. Arrangement.
3. Structure.
4. Function
5. Cooperativity
6. Organelle
7. Mechanical relation
8. Flexible
9. Conclusion

10. Bionic

11. Fitting

۱۲. لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم ثم رددناه اسفل سافلين الا الذين امنوا و عملوا الصالحات - به راستی که انسان را در بهترین قوام آفریدیم سپس او را به فرودین فرود بازگردانیدیم مگر کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کرده اند.

منابع

۱. فیض الاسلام، سیدعلیق «ترجمه نهج البلاغه» حکمت ۸۶ صفحه ۱۱۳۶ سال ۱۳۵۱.
۲. کورچه بندتو: «ترجمه کلیات زیباشناسی»، ترجمه روحانی، قواد. بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۴، صفحه ۲۲۵.
3. Lehninger, A.L. "Principles of Biochemistry" Worth Publisher, Inc, New York, 1982, Page 17, 58.
4. Arnheim, R. :«Art and visual perception» University of California Press, Berkeley, 1974.
۵. تولستوی، لئون: «هنر چیست»، ترجمه دهگان، کاوه، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۵۰، صفحه ۴۳.
۶. وزیری، علی نقی، «زیباشناسی در هنر و طبیعت»، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸، صفحه ۶.
7. Bhargava, P. M. «Science and art do mix» The Biochemist, Apr/May 1995, Page 17-20.
8. Bhargava, P.M and Chakrabarti, C. «Interplay of science, creativity, beauty nature and evolution» In: «Aesthetics and motivation in arts and science» Ed: Gupta, K.C., Wiley Eastern Ltd, Delhi
۹. احمدی، بابک، «حقیقت و زیبایی درس های فلسفه هنر»، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۴.
۱۰. پرتوی، مهدی، «زیباشناسی نوین»، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۲، صفحه ۱ - ۱۵۰.
۱۱. رید، هربرت، «ترجمه معنی هنر»، ترجمه دریابندری، نجف، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۵۴.
12. Santayana, G. «The sense of beauty, being the outline of aesthetic theory» Dover Publication, Inc. New York 1955.
۱۳. شارل لانو، «زیباشناسی تحلیلی»، ترجمه وزیری، علی نقی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۶.
۱۴. صمیری کمره، خلیل، «عصر شجاعت یا فداکاری هفتاد و دو تن و یکتن»، کتاب فروشی اسلامیة، تهران، ۱۳۲۱.
۱۵. قرآن کریم - سوره تین، آیه ۴، ترجمه بهالالدین خرمشاهی، ۱۳۷۵
۱۶. رضوی، محمدامین، «ساختمان آینده انسان با اعمال کنونی او آفریده می شود»، چاپ حیدری، تهران، ۱۳۵۲، صفحه ۲۰۱ - ۲۰۳.
۱۷. جعفری، محمدتقی، «زیبایی و هنر از دیدگاه اسلام»، نشر کرامت، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۵، صفحه ۱۶ و ۴۷.
۱۸. قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۱۲۸.